

واژه‌نامه همدانی*

تألیف هادی گروسین
همدان، انتشارات معلم، ۱۳۷۰، بیست و یک + ۱۸۶ ص

این کتاب دارای یک مقدمه از پرویز اذکابی در ۶ صفحه، یک مقدمه از مؤلف با عنوان «برخی ویژگیهای دستوری گویش همدانی»، در ۹ صفحه، یک واژه‌نامه در ۱۲۲ صفحه، گزیده‌ای از امثال و اصطلاحات در ۴۴ صفحه (ص ۱۶۶-۱۲۳) و بحثی در داستانهای امثال در ۲۰ صفحه (ص ۱۸۶-۱۶۷) است. مقدمه مؤلف شامل عناوین زیر است: ۱- «قلب و ابدال» (شامل بعضی تبدیلات آوایی در فارسی همدانی). ۲- «اتباع و تکرار» در باب ترکیبات اتباعی در فارسی همدانی. ۳- صرف انواع ضمائر در حالت‌های مختلف. ۴- صرف افعال.

مؤلف جزء ویژگیهای آوایی همدانی این مطلب را ذکر می‌کند که «برخی اسمهای عام و نیز گاهی خاص که بیشتر دویا سه حرفی اند، خواه حرکات حروف آنها در اصل کسره باشد یا فتحه- مضموم الاول‌ها مستثنا هستند- در حالتی که مضاف واقع شوند حروف آنها مکسور می‌شود، به ویژه حروف اول، مانند پدر، سر، مشهد- که در حالت اضافه مثلاً به «من» و «تو» چنین می‌شود: «پدرِ من»، «سرِ تو» و «مشد».

مطلبی که به شکل فوق عنوان شده با تعبیرات زبان‌شناسانه چنین بیان می‌شود که کلماتی که از یک هجای بسته (= هجای مختوم به صامت) تشکیل می‌شوند و قبل از صامت پایانی آنها مصوت a قرار دارد در صورت اضافه شدن به تکواژ یا کلمه‌ای که با مصوت شروع می‌شود، این هجای بسته به هجای باز تغییر پیدا می‌کند و فتحه که مصوت بازی است به کسره

* دوست دانشمند مهندس حسین معصومی همدانی قسمت عمده این مقاله را قبل از چاپ خواندند و بعضی واژه‌ها را که ناشی از ضبط نادرست آنها در واژه‌نامه بود تصحیح کردند. بعضی اطلاعات دیگر نیز مر بوط به لغات همدانی از ایشان گرفته شده و نشانه «م» در حاشیه اشاره به اسم ایشان است.

که مصوت بسته‌تری است تبدیل می‌شود، مانند «سَر» که می‌شود «سِر» (بجای سَر)، پَدَر ← پِدَر، دَم دَم ← دَم دَمی، دَس (دست) ← دِسی و غیره. این قاعده در اکثر کلمات همدانی‌ای که در فارسی نوشتاری و گفتاری تهران دارای هجای باز مختوم به a هستند نیز صادق است، مانند تَمام ← تِمَام، دَمَغ ← دِمَغ، دُگَنگ ← دِگَنگ، تَشَر ← تِشَر و غیره. البته در کتاب بعضی کلمات نیز دیده می‌شود که از این قاعده پیروی نمی‌کنند، مانند تَک و تَوک، تِقَه (ترقه)، چَقْچَقَه، چَک چَکی و غیره که احتمالاً تلفظ آنها تحت تأثیر تلفظ فارسی تهرانی قرار گرفته است. در مواردی که در نتیجه حذف همزه از هجای دوم، هجای اول به هجای باز بدل شده نیز a به حالت خود باقی مانده است، مانند نَشَه (نشئه)، دَوَا (دعوا)، شَمَک (شمعک).

مؤلف کلماتی را که مصوت هجای باز آنها ضمه یا o است از این قاعده مستثنی کرده است. با این همه در این مورد يك استثنا وجود دارد که در آنجا نیز این تبدیل صورت می‌گیرد و آن واوهای عطفی است که به شکل o تلفظ می‌شوند. در تعدادی از ترکیبات اتباعی کتاب واو عطف، یا o با علامت کسره یعنی مصوت e نشان داده شده است، مانند پِت پِیس (زشت و کثیف)، پِت پِن (پت و پهن)، دَر زِدُوَال (شکاف)، دِس دَسَمَال (تحفه)، دِم دود (دم و دود) دِم رو (قیده)، کِر چ کِبود (کبودی، ورم)، وِر زِوَلَا (مالش) و غیره. البته بعضی استثنائات دیگر نظیر «مَوارک» (مبارک) نیز وجود دارد.

بعضی از تبدیلاتی که مؤلف در مبحث «قلب و ابدال» آورده خاص فارسی همدانی نیست و بعضی دیگر دلایل تاریخی دارد. بقیه نکات را با نکات بسیار دیگری که از بررسی واژه‌های کتاب به دست آمده و در مقدمه از آنها گفتگو نشده به صورت زیر دسته‌بندی می‌کنیم:

۱. رشته واج mb به mm بدل شده است: آب لُمَه (آب لبنو)، تُمَان (تنبان)، تَمَل (تنبل)، جُمیدن (جنبیدن)، دُمَک (دنبک)، رُمیدن (رنبیدن، خراب شدن)، زُمور (زنبور)، سوراخ سُمَه (سوراخ سنبه)، قَلَمَه (قلنبه)، قُمَل، قُمَلی (قنبلی)، لُمَه (لنبر). توجه شود که آنچه در خط با حرف «ن» نشان داده می‌شود در تلفظ «م» m است.

در کلمات زیر یکی از دو mm حذف شده است: تا ماکو (تنباکو)، خاماجی (خانجاجی، خانم باجی)، شَمَه (شنبه). کلمات دُمِلان (دنبلان)، پَمَه (پنبه) و دُمَه (دنبه) که در کتاب بدون تشدید ضبط شده‌اند با تشدید تلفظ می‌شوند، چنانکه در این شعر:

آتیش به دُمَه افتاد سگ به شکمه افتاد

تبدیل mb به mm و خلاصه شدن آن در بعضی گویشهای مرکزی و لری نیز دیده می‌شود.

۲. رشته واج st به s خلاصه شده است: آسَر (آستر)، اُسَخوَانگ (استخوان)، تِوسان (تابستان)، دِسی (دستی، عمدی)، کارسان (کارستان، غوغا، هنگامه)، نیسم (نیستم).

کلمات اوسا (استاد)، بوسان (بوستان)، دوسی (دوستی) و مسی (مستی) که در کتاب بی تشدید ضبط شده اند با تشدید به کار می روند. این ویژگیها در بعضی گونه‌های گویش لری و لهجه شوشتری نیز دیده می شود.

۳. رشته واج zd تنها در دو کلمه doz (دزد) و nezik (نزدیک) به z خلاصه شده است.
 ۴. رشته واج ow (از ab یا âb نوشتاری) به ew بدل شده است: آسیو (آسیاب)، اوس (آبستن، از ows، از owest، از آبت)، بوجار، ناتو، توان (تاوان)، اوروت (آبرود)، شو (شب)، اِلو (الو).

۵. صامت t بعد از صامتهای سایشی بیواک x, š, f و گاهی s به d بدل شده است: یخد (بخت)، اِفدادن (افتادن)، رَفدن (رفتن)، رِخدن (ریختن)، گُفدن (گفتن)، سِفد (سفت)، پُشد (پشت)، خِشد (خشت)، اشگسدن (شکستن)، پَرشد (پرش، پرشت)، نِمایشد (نمایش، نمایشت).

۶. صامت b بعد از مصوت به v بدل شده است: اشتوا (اشتباه)، بَوَر (ببر)، بَوَندم (ببندم)، بی وی (بیبی)، بیوین (بین)، خَوَر (خبر)، خوناوه (خونابه)، گریوان (گریبان)، لولا (لبلاب، پیچک)، موارک (مُبارک)، موال (مبال)، می ورازه (می برازد)، واوا (وبا)، نوات (نات) این ویژگی در بسیاری از لهجه‌های ایرانی هست، از جمله در لری و بسیاری از لهجه‌های مرکزی.

۷. مصوت u در کلمات زیر به i بدل شده است: پیمیدن (اندازه گرفتن، پیمانه کردن، از پیمودن)، مارمیلیک (مارمورک)، پیس مولوک (پوس مولوک، پزمرده). کلمه «دوگوله» (دیگ کوچک، از دیگ + اوله) که در آن i به u بدل شده ظاهراً بقیاس با قوزوله و نظایر آن به این شکل تغییر یافته است.

۸. در کلمات زیر یک صامت به صورت مکرر (مشدد) به کار رفته است، در حالی که شکل تهرانی آنها بدون تشدید است: چَپ، چَپّه، چَبانَدن، سِر (به خواب رفتن عضوی از بدن)، شَرخَر (شَرخَر)، شِل، شِلِ ول (در اصل شِل و ول)، فیسو (کسی که زیاد فیس می کند)، قَلا (راحت، قمی: قَلا)، قَلاغ (کلاغ، قلاغ)، مِجّه (مژه)، نِزا (نازا)، نَمو (نم دار)، هِنس خِنس (نفس نفس زدن، هِنس هِنس)، قِرچی^۱ (کولی، آذربایجانی: قره چی).

۹. همزه در کلمات عربی حذف شده است. در بعضی موارد حذف بدون آنکه هیچ اثری باقی بگذارد انجام گرفته، اما در مواردی دیگر حذف موجب کشش مصوت قبل و یا تکرار

۱. صحیح بدون تشدید است (م).

صامت قبل از همزه شده است. در پاره‌ای از موارد نیز همزه به صامت دیگری بدل شده است: الف. حذف بدون باقی گذاشتن اثر: دَوَا (دعوا)، شَمَك (شمعک)، نَشَه (نشئه)، نَل (نعل)، جوه (جعبه)، دَفَه (دفعه).

ب. حذف با کشش مصوت قبلی: طام (طعم).

پ. حذف با تکرار صامت: جُمَّه (جمعه).

ت. تبدیل همزه به «ق»: جوق (جوع، گرسنگی)؛ تبدیل به «و» (u): نشوه (نشئه؛ البته اصل عربی این کلمه نیز نشوه است اما به نظر نمی‌رسد که نشوه همدانی از صورت عربی آن گرفته شده باشد)^۲. (مقایسه شود با جزو = جزء؛ نشو و نما = نشأ و نما؛ بدو = بدء و غیره در فارسی). کلمه «فعله» ظاهراً از فارسی تهرانی وارد همدانی شده است.

۱۰. «ض» در دو کلمه زیر به «د» بدل شده است: خدر (خضر)، غافلِ قِدا (ناغافل؛ ظاهراً مأخوذ از غافلِ قضا).

۱۱. در کلمات زیر قلب انجام گرفته است: بفر (برف)، سُخر (سرخ)، چَخر (چرخ)، مُغر (مرغ). تلفظ سه کلمه اول منطبق بر اصل پهلوی این کلمات است و ممکن است این تصور را پیش آورد که این تلفظ‌ها دنباله تلفظ پهلوی این کلمات است اما تلفظ «مُغر» نشان می‌دهد که این تصور نادرست است، زیرا صورت پهلوی «مرغ»، «مرو» murv است. بنابراین باید پذیرفت که قلب در چهار کلمه فوق در دوره اسلامی (دوره فارسی نو) انجام گرفته است. چنانکه دیده می‌شود در همه این کلمات صامت اول از دو صامت متوالی، صامت تکریری r است. در کلمات کربیت (قبراق)، مرفش (مفرش) و در کلمه «عرص» (عصر) نیز قلب صورت گرفته است. در این کلمات صامت دوم صامت تکریری است. در سه کلمه حِمَلَت (حمله) و عَسْكَ (عکس) و ایفتیله (فیتله ← ایفتیله) نیز قلب دیده می‌شود.

۱۲. در دو کلمه زیر ناهمگون شدگی پیش آمده و nn به nd بدل شده است: قنات (قناد)، مَظَنده (مَظَنه) (مقایسه شود با «سند» (سن) و سجد (سجل) در فارسی عامیانه).

۱۳. در دو کلمه «آگینه» (آینه) و مدگون^۳ (مدیون) تصحیح افراطی صورت گرفته است، به این معنی که به قیاس با کلماتی مانند «دیه» diye (دیگه، دیگر) که y در آنها بدل از g است، y در این کلمات نیز به تصور اینکه بدل از g است به g بدل شده است.

۱۴. e و o (یا و واو مجهول) فارسی قدیم و میانه در بعضی کلمات به ترتیب به e و o بدل شده است. الف - e > e: رِخت > rēxt، رِخْدَن > رِختن، رِسْمَان > rēsman، رِشْخند

۲. نشوه در همدان متداول نیست (م).

۳. مدگوم نیز متداول است (م).

(ریشخند) > ریشخند rēšxand، رِغ > ریغ (از فعل ریختن). ب- $\bar{o} > o$: دختن > دوختن
 dōxtan، سُختن > سوختن sōxtan، کُفتن > کوفتن kōftan، غُزه (غوزه).

۱۵. تلفظ «ژ» فقط در کلمات زیر دیده می‌شود: آژ (آج. این صورت نیز به کار می‌رود)، بژ (بژ، کلمه فرانسوی. بیج نیز به کار می‌رود)، لژ (سُر، لغزنده، لیز. لیج نیز به کار می‌رود)، وژ (وجب، وچه نیز به کار می‌رود)، مژری (مجری. این صورت نیز متداول است)، کژ (کج. این شکل نیز متداول است).

چنانکه دیده می‌شود «ژ» در کلیه این کلمات بعد از مصوت آمده و به صورت آزاد به جای «ج» به کار می‌رود.

۱۶. خوشه‌های صامت آغازی ایرانی میانه که نخستین صامت آنها s یا š بوده است در همدانی در چند مورد با e آغازین به کار می‌روند: اسپردن (سپردن)، اساندن (ستاندن)، اشگافدن (شکافتن)، اشگسدن (شکستن). اشکمه (شکنبه) (در پهلوی نیز aškamb بوده است).

۱۷. در دو کلمه زیر صامتهای روان r و l به d بدل شده است: مشدغه^۴ > مشر به، متد > مثل.

۱۸. صامت h پس از مصوت و قبل از صامت در کلمات زیر حذف شده است: سال تویل (سال تحویل)، کُنه (کهنه)، زُراب (زُهراب = سُهراب)، پتِ پِن (پت و پهن)، گواره (گهواره)؛ اما: مَهتو (مهتاب) و مهتاوی و مهتابی (مهتابی، ایوان). در کلمه زین zeyn (ذهن) h به y بدل شده است و احتمالاً مصوت e قبل از آن در این تبدیل مؤثر بوده است.

۱۹. در کلمه «تونم» to-n-am (توهم) صامت n ظاهراً از «نم» (من هم) و اونم (اون هم، او هم) گرفته شده است. اما در آنجانه (آنجا)، اینجانه (اینجا) و کوچانه (کجا؟) منشأ هجای ne معلوم نیست. شاید e- در پایان این کلمات همان پسوندی باشد که در پسره و دختره به کار می‌رود، زیرا در فارسی قمی «کجا» گاهی در تداول عوام به شکل «کجاهه» استعمال می‌شود. در این صورت n صامت میانجی خواهد بود.

یک صامت میانجی r نیز در «اینارم» (اینها هم) در جمله‌هایی مانند: اینارم آمدن (اینها هم آمدند) دیده می‌شود که در کتاب به آن اشاره نشده است. r در اینجا مسلماً از شکل مفعولی این اسمها (اینارم دیدم = اینها را هم دیدم) گرفته شده است.

در کلمات واشم، واشت... (با من، با تو...) و بشم، بشت... (به من، به تو...) صامت

۴. صحیح مشرفه است (م).

میانجی «ش» به کار رفته است که باز منشأ آن برای نگارنده روشن نیست.
 ۲۰. رشته واجهای âm و ân، برعکس فارسی گفتاری، مشمول تبدیل به un و um نشده و به همین شکل باقی مانده‌اند. کلمات بان (بام)، پُشیدیان، یوان (تاوان)، یوسان (تابستان)، تیان (دیگ)، پالان، پلکان، آسمان، انگشتوانه (انگشتانه) بانگ و پسوندهای -لان و -مان و تمام فعلهای مختوم به - ماندن مثالهای این مدعا هستند. تنها کلمات پُنزَه (پانزده)، پندومیدن pandomidan (آماس کردن، از پندام که در متون فارسی به کار رفته) و نن (نان) در کتاب با همین املا ضبط شده‌اند. کلمه حموم نیز با u تلفظ می‌شود که در کتاب نیامده است.
 در قسمت صرف فعل در فارسی همدانی چیز خاصی مشاهده نمی‌شود. از آنچه در مقدمه کتاب ذکر شده تنها دو نکته زیر قابل نقل است:

۱. ضمیر اول شخص مفرد متصل مفعولی و ملکی به جای am-، om تلفظ می‌شود: گفدم (به من گفت)^۵، کتابم (کتابم).

۲. شناسه‌های سه شخص جمع (حالت نهادی) چنین است: و ایسادیمان (ایستادیم)، و ایسادینان (ایستادید)، و ایسادن (ایستادند).

اما مطلب مهم دیگری از یک کلمه مذکور در واژه‌نامه به دست می‌آید که ما را به وجود یک ساخت دستوری در لهجه قدیم همدان راهنمون می‌شود. این کلمه فعل امر «ایا» است که به «بپا، نگاه کن، بایست، تأمل کن» معنی شده است. این صیغه بیشک از فعل «پائیدن» به همین معانی و پیشوند فعلی -e ساخته شده است. این پیشوند در اکثر لهجه‌های مرکزی و لهجه‌های بختیاری و لهجه‌های فارس و بندرعباس باقی مانده و به شکل‌های -e -ed و جز آن تلفظ می‌شود و تقریباً معادل «می» در فارسی است. از قضا در نمونه‌هایی از شکل قدیم اشعار باباطاهر که مرحوم استاد مجتبی مینوی از ترکیه به دست آورد و در شماره ۲ از سال چهارم مجله دانشکده ادبیات، تهران، ۱۳۳۵، به چاپ رسانید این پیشوند بشکل «آد» به کار رفته است: ادخورد (ظاهراً = میخورد)، ادسات (ظ = میساخت)، آدآفری (ظ = می‌آفرید). (برای توضیح بیشتر در مورد این پیشوند رك. مجله زبان‌شناسی، سال ۴، ش ۲-۱، ۱۳۶۶، ص ۱۶۳).

این پیشوند احتمالاً در ترکیب «نل اشگنه» (سر بالایی سخت که نعل در آنجا میشکند) نیز دیده می‌شود. این ترکیب به صورت تحت اللفظ یعنی «نعل می‌شکند». هر چند فعل شکستن در همدان بشکل «اشگسندن» به کار می‌رود، اما اگر «ا» در «اشگنه» را همان مصوت آغازی

۵. این فعل در همدان متداول نیست، اما خوردم و دیدم (مرا خورد و دید) رایج است (م).

این فعل بدانیم، در این صورت معنی این ترکیب «نعل شکنند» خواهد بود که چندان موجه نیست. اگر این ترکیب با ساخت امروزی فارسی همدانی ساخته می‌شد به شکل «نل می‌شکنه» به کار می‌رفت. البته برای ترکیب تعبیر دیگری نیز ممکن است در نظر گرفته شود و آن این است که «نل اشگن» صفت فاعلی مرخم فرض شود و «یه» پسوند، و کل ترکیب به معنی نعل شکن یا جایی که نعل را می‌شکنند گرفته شود.

در ساختمان کلمات همدانی چند پسوند زیر قابل توجه است:

۱. پسوند تصغیر *-le/-ile, -ole, -ule*: قوزوله (کوزه کوچک)، بسوله (بستوی کوچک) (ظرف گلی و غیرگلی کوتاه دهانه‌گشاد برای ترشی و مربا)، مازوله (چیز کوچک به اندازه مازو، همچون تخم مرغ و جز آن)، دوگوله (دیگ کوچک)، تنگله (تنگ کوچک آب)، تیشله (تيله، گوی کوچکی که کودکان با آن بازی می‌کنند. معنی «تیش» برای نگارنده روشن نیست)، تیکيله (تکه)، جیغيله (جِغله، جِغلی، کوچک اندام)، جیزيله (باقی مانده دنبه‌ای که ذوب و برشته شده باشد. چشته تهرانی و جزء قمی)، اینجيله (قسمت کمی از چیزی، از آنچه، از فعل «انجیدن» به معنی ریزریز کردن + *-ile*).

شاید کلمات تیغ زله (شخص موفقی که خار چشم دیگران است)، چیریشله / سیریشله (گیاه انگل تاك و کسی که به مال دنیا می‌چسبد، ممسك) و کدوله (استخوان جمجمه، سر، مشتق از کدو که گاهی در فارسی به تحقیر به معنی جمجمه به کار می‌رود) نیز با این پسوند ساخته شده باشند.

در کلمات تِفله (تف) و تِکله (نوک، قلّه) از پسوند *-ele* معنی تصغیر بر نمی‌آید. کلمه «جیله» در تَرِب جیله (تر بجه) و «جیله» در خوروس جیله، که در کتاب نیامده معلوم نیست چیست.

۲. پسوند مکان «-لان» در سه کلمه سایه لان (جای سایه)، سبزه لان (سبزه زار) و میزه لان (جای خشک کردن انگور، میز = *meyz*) دیده می‌شود.

۳. پسوند اسم مصدر *-مان* یا *-مان* در چهار کلمه بستمان (دل درد بعد از پر خوری)، ریدمان (تغوط)، چایمان (لرز کردن از سرما) و کپمان (خوابیدن، از کپیدن) دیده می‌شود. لالمانه (سکوت و خاموشی) نیز از لال + *-مان* + *-ه* ساخته شده است. این کلمه در تهران «لالمونی» تلفظ می‌شود. خازمینی (خواستگاری) نیز احتمالاً از «خواستمانی» گرفته شده است.

۴. پسوند «ی» اسم مصدر = *-i* در دو مورد زیر به صورت *-egi* به کار رفته است: بلندگی (بلندی) و لیژگی (سراشیبی). کلمه اخیر در کتاب بشکل لیجگی نیز آمده و در آنجا در کنار

لیج به معنی سرایشیب صورت «لیجه» نیز ضبط شده است.

۵. پسوند قیدساز *-akâni*، معادل *-aki* - تهرانی، در دو کلمه آراسکانی (در کتاب: آراس کانی) (از راستی، راس راسکی)، دروغ‌کانی (در کتاب: دروغ کانی) و آدروغ‌کانی (دروغکی، به دروغ) آمده که باید به آنها کلمه سیرپاکانی (به صورت سرپایی) را نیز افزود. ۶. مصوت *-â* به عنوان عنصر ترکیب‌ساز که میان دو کلمه یکسان قرار می‌گیرد، در کلمات زیر دیده می‌شود: پُر اُپُر، جَلَّ جَل (تند، زود، جلداجلد)، جوراجور، چاپاچاپ (بچاپ بچاپ)، خاماخام، زودازود، کپاکپ (کاملاً بسته و پوشیده)، گُر اُگُر و گُر اُگُر (پشت سرهم)، گرماگرم، لبالب و احتمالاً در گُر اُگُر (فراوانی خورد و خوراک، مالامال).

۷. در واژه‌نامه دو ترکیب شو برار (برادر شوهر) و شوخوار (خواهر شوهر) به کار رفته که احتمالاً بازمانده از لهجه قدیم همدان است، زیرا کلمه متداول برای شوهر در فارسی همدانی امروز طبق ضبط کتاب شوآر (= *šuar*) است و «شو» باید صورت قدیمتر این کلمه باشد که فقط در این ترکیبات باقی مانده است. اگر این حدس درست باشد تعداد این ترکیبات که با قلب مضاف و مضاف الیه و حذف کسره ساخته شده‌اند در لهجه قدیم همدان بیشتر از این تعداد بوده است.

از ویژگیهای جالب فارسی همدانی داشتن تعداد نسبتاً زیادی فعل است که در فارسی نوشتاری و فارسی تهرانی به کار نمی‌روند. بیشتر این افعال با پسوند *-ân* ساخته شده‌اند که فعلهای متعدی می‌سازد، اما بعضی فعلهای لازم مانند چیکاندن (جوانه زدن و به کنایه، به حد بلوغ رسیدن)، زِر اندن (زِر زدن، یاوه گفتن) شَل اندن (شلیدن، شل زدن)، و غیره نیز با آن ساخته شده است. این افعال را به جهت اهمیتی که برای تاریخ تحول زبان فارسی و گونه‌ها و گویشهای آن دارد در اینجا فهرست می‌کنیم (در این فهرست افعالی را که تلفظ همدانی آنها با فارسی تفاوت دارد نیز ذکر می‌کنیم):

اِشاندن (پرتاب کردن؛ امر آن: بِشان)، بِشکاندن (پاشیدن قطرات آب)، پُر تیدن (پاره شدن، گسیختن)، پِلماندن (آلودن به چیزی و کنایه از کتک زدن)، پَندمیدن (باد کردن چشم یا جایی از بدن بر اثر ضربه)، پوکاندن (به بند کشیدن دانه‌های تسبیح)، تاراندن (متفرق کردن، گریزاندن، تاراندن)، تَردیدن (پاره شدن، نیز کنایه از تعویط کردن، تَر زدن)، تَقاندن (پَر کردن، به زور چیزی را در جایی جای دادن و کنایه از زیاد خوردن)، تَقیدن (شکل لازم تقاندن)، تَلاندن (له کردن، مالش دادن)، تَلقیدن (کنایه از آبستن شدن)، تُلیدن (افتان و خیزان راه رفتن بچه و توله حیوانات)، تُمیدن (فرورفتن قسمتی از چیزی)، تَنجیدن (له شدن چیزی زیر فشار)، تو پیدن (سقط شدن حیوانات؛ به تحقیر در مورد انسان نیز به کار می‌رود)، تولاندن

(تقاندن)، تولکیدن (= پلکیدن)، توچیدن (گرفتار شدن، سردرگم شدن)، تیکاندن (برپا کردن، کشیدن، مثلاً نقشه (به معنی مجازی) و فرو کردن، مثلاً چوب در زمین)، تیکیدن (نقشه کشیدن، راه حل پیدا کردن)، جزاندن (سوزاندن و به کنایه: اذیت کردن، کتک و ضرر زدن)، جزیدن (جززدن، سوختن، ناله کردن، سوختن بدن در تماس با آتش، رشد نکردن و کوچک ماندن)، جوکیدن (جیکاندن)، جیکاندن (جوانه زدن و به کنایه: به حد بلوغ رسیدن)، چرباندن (چرب تر کردن، زیادتر کردن، کفه ترازو را سنگین تر کردن)، چلخاندن (چرخاندن)، چقاندن (فرو کردن چیزی در جایی)، چقیدن (فرو رفتن و گیر کردن)، چلیدن (خواستار داشتن: نازش می چله)، چولاندن (چلانیدن)، چولسیدن (خشک شدن پوست بدن و میوه، پلاسیدن)، رمیدن (خراب شدن و روی هم ریختن، رنبدن)، روتاندن (کندن برگهای شاخه درخت با یک حرکت دست از سر تا ته شاخه)، زراندن (زرزدن، یاره گفتن، بوق زدن بیخود، داد و فریاد کردن بیجهت)، زلاندن و زلاندن (خیره نگریستن، زل زدن)، سُختاندن (سوزاندن)، شُراندن (پاره کردن، جر دادن)، شُریدن (پاره شدن)، شِلاندن (غلتاندن هر چیز مدور کوچک)، شِلاندن (شلیدن، شل زدن)، شواندن *šūāndan* (به هم زدن چیزی؛ در فارسی کرمانشاهی: شیواندن)، غزیدن (لیز خوردن)، قرتاندن (براندن، قطع کردن)، قرتیدن (بریدن)، قورجاندن (فشار دادن بازور، در بغل گرفتن با فشار)، کامیدن (سازش کردن، صبری نشان دادن)، کپاندن (روی چیزی را پوشاندن)، کپیدن (خواهیدن)، کِراندن (خراش دادن)، کِریدن (خراش برداشتن)، کِلاشیدن (خراش دادن، کندن چیزی از ظرف، مانند ته دیگ)، گِراندن (تاب دادن، چرخاندن = گِر دادن)، گِلاندن (غلتانیدن)، گِلیدن (غلتیدن)، لِراندن (پرتاب کردن، بیرون انداختن)، لشتن (لیسیدن)، لِقاندن (گرداندن چیزی در ظرف توخالی، مانند آب در ظرف)، لَقیدن (لق لوق کردن)، لواندان (نالیدن، شیون کردن)، لوفاندن (کنایه از خوردن با ولع و شوق)، مانستن (شبهت داشتن، مانند بودن)، نمیدن (خمیدن و فرود آمدن چیزی به سبب سنگینی، مانند شاخه درخت میوه یا سقف)، و خیزادن و و خزادن (بلند شدن، برخاستن؛ ماضی استمراری آن: و خمیزاد؛ منفی آن: و خمیزاد)، ولایدن (لگدمال کردن، زیرا گذاشتن و کوبیدن)؛ هشتن (هشتن، گذاشتن؛ دو شکل ماضی «می یشتی» (می گذاشتی) و مضارع «می یلم» (می گذارم) از آن نیز در کتاب آمده است، از این فعل فقط در مواقعی که یک پیشوند فعلی مختوم به مصوت *i* قبل از آن آمده صامت *h* حذف می شود. در ماضی مطلق که چیزی قبل از آن نیامده صورت آن «هشت» است).

علاوه بر اینها چند صفت فاعلی و فعل امر نیز در واژه نامه ضبط شده که غالباً مصدر آنها نیامده است. این صیغه‌ها اگر نه همه لا اقل بعضی با احتمال قوی بازمانده افعال کاملی هستند

که زمانی در همدان به کار می‌رفته‌اند. این کلمات عبارتند از: بیویز (بییز، غربال کن، الک کن، از بیختن)، بیاجین (فروکن. در کتاب مصدر آجیدن نیز به معنی سوزن زدن، فرو کردن، شیار کردن ضبط شده و علاوه بر آن صورت‌های آجیده (نوعی تخت گیوه) و آجین هم نقل شده‌اند)، پشامیده و پشومیده pašomide (آماس کرده؛ پشام نیز به معنی آماس در کتاب ضبط شده است)، پُلغیده (برجسته، بیرون زده، مانند چشم)، پوکیده (پر بار، زیاد، پر)، غُرّیده (ژولیده)، قورجیده (پلاسیده، مانند میوه. پیروفروتوت، در مورد انسان)، ننجسته (نبریده، خرد نکرده، مانند علف؛ مسلماً از فعل انجستن به معنی ریزریز کردن که به صورت انجیدن در فرهنگها ضبط شده و با قِنْجِه قِنْجِه (ریزریز کرده. قس. قمی: انجه انجه) در فارسی همدانی مرتبط است)، هوفیده (باد کرده).

دقت در افعال مذکور نشان می‌دهد که تعدادی از آنها از اصل قدیمی ناشی شده‌اند، مانند افعال پندمیدن (از پندام به معنی آماس که در لایبیه، ص ۳۰۹ به کار رفته)، ایشاندن (احتمالاً از ریشه پارتی wyš'n (= wišān) به معنی تکان دادن، انداختن)، نمیدن (از ریشه ایرانی باستانی nam (بارتولومه ۷۰-۱۰۶۹) به معنی خم شدن). بعضی دیگر همان افعال فارسی قدیمند، مانند مانستن، لشتن (لیسیدن)، تنجیدن (تنجیدن = درهم فشردن. برهان) یا صورت تغییر یافته آنها هستند همچون کلاشیدن (خراشیدن)، گراندن (گرداندن)، گلاندن (غلاندن).

بعضی دیگر افعالی هستند که متعلق به فارسی همدانی‌اند و غالباً از اسم صوتهای یا کلمات دیگر ساخته شده‌اند. بیشتر این افعال با احتمال قوی در دوره اسلامی (دوره فارسی نو) ساخته شده‌اند و به دوره میانه ارتباطی ندارند، مانند زرانندن (زرزندن)، شیراندن (پاره کردن)، جزاندن (سوزاندن)، قرتیدن (بریدن، از قرتماخ ترکی)، لقبیدن (از لقی، لغ)، لوفاندن (خوردن با ولع، قس لف لف خوردن در فارسی تهرانی)، شلاندن (شلیدن، از شل، از اشل عربی)، زلانندن (اززل)، چرباندن (از چرب)، لوانندن (از لاه، لابه)، روتاندن (کندن برگهای شاخه درخت، از روت = لخت، قس. لوت = لخت در همدانی و قس. قاپ روت = مفلس در همدانی، و قس. آبرود کردن (مرغ) در تهرانی و قمی و rūdan در پهلوی به معنی کندن پرویشم حیوانات)، پشکاندن (پاشیدن آب از پشکه همدانی = قطره آب)، سُخاندن (از بن ماضی فعل سوختن، در حالی که باید از بن مضارع و -ān ساخته می‌شد. فقط ماضی آن صرف می‌شود. مضارع آن: می سوزاند.) و خیزادن (برخاستن، از پیشوند فعلی و بن مضارع. و خیز = برخیز، در حالی که باید از بن ماضی ساخته می‌شد. صورت و خمیزاد و وخنیمیزاد به وضوح نشان می‌دهد که این فعل کاملاً منشأ عامیانه دارد، زیرا صامت «خ» که به بن فعل تعلق

دارد و وابسته به پیشوند فعلی تلقی شده است. مقایسه شود با صورت «وای میسه» = می ایستد و «وای نیمسه» = نمی ایستد در تهرانی که «ی» از بن فعل به پیشوند منتقل شده است). چنین به نظر می‌رسد که پسوند فعل ساز -ân در قرون گذشته در لهجه همدانی زنده بوده و به کمک آن فعلهای جدید ساخته می‌شده است. بعضی دیگر از این افعال نیز مشترک میان گویشهای مرکزی است، مانند پوکاندن که در قم به شکل پکوندن به کار می‌رود، رُمیدن که در فارسی تهرانی بشکل رُمبیدن متداول است، کپیدن که در قم به شکل کفیدن و در تهران به صورت کپیدن به کار می‌رود، تاراندن که در قم نیز به معنی گریزانیدن، بویژه در مورد مرغ مستعمل است، گلاندن که در آشتیان و گرگان متداول است، چولسیدن که در آشتیانی بشکل تولوسیدن به کار می‌رود.

ترکیبات اتباعی. علاوه بر دو نکته‌ای که در مقدمه، ص پانزده راجع به ترکیبات اتباعی در فارسی همدانی گفته شده، بعضی قواعد دیگر نیز بر این ترکیبات حاکم است. ما در اینجا برای جلوگیری از تطویل وارد این مبحث نمی‌شویم و تنها بعضی از این ترکیبات را که در فارسی متداول نیست نقل می‌کنیم: اِنه چِنه‌زَدن (چانه‌زدن)، یکان شِکان (ترس و لرز)، تون و تَوس (سرگردان و بی‌خانمان)، تِک تَمیز (تر و تمیز)، چَفَت و چوله (کج و کوله)، خِلَت خاش (خرت و پرت، زوائد)، درز و دوال (درز و شکاف)، دِس دَسَمال (هدیه، تحفه)، دِم دَن (دهان و اطراف آن)، شالان شی پان (مهمانی و ریخت‌وپاش)، شَل و کُد (شَل و پِل)، صِت صِرَف و صِت صَبِر (باتانی)، غَنج و غَجار (آرایش و بزک)، کِرچ کِبود (ورم و کبودی)، کِرچ و کوله (ورم و آماس)، لِت لُهر (بیش از اندازه فراخ)، وِرزولا (ورز و مالش) و یِل و اِجرا (چرت و پرت).

ترکیب واژگان. واژه‌های همدانی چند دسته‌اند. یک دسته واژه‌های قدیمی فارسی‌اند که در اینجا باقی مانده‌اند، مانند قَلاش (کلاش)، لَیلِبو (لیلبو، لبو، چغندر پخته)، رَزمه (دسته، بسته: پهرزمه اسکناس)، سِونه (براده)، غول (گود)، فوته (لنگ)، مرچمک (عدس، مرجو، مرچمک)، تالان (غارت، تالان، از مغولی)، چمچه (قاشق بزرگ چوبی). برای فعلهای قدیمی بازمانده در همدان، رِک. قسمت افعال در صفحات قبل. تعداد این واژه‌ها در کتاب چندان نیست.

دسته دوم واژه‌های اصیل همدانی است که غالباً در سایر لهجه‌های مرکزی نیز به همان شکل یا با تغییراتی دیده می‌شوند، مانند ایشبیج (شپش) که در آشتیانی و جاسبی و کِرْمِجگانی (کرمجگان از روستاهای قهستان قم است که این کلمه در آنجا به شکل سِیج تلفظ می‌شود) و قزویی و بروجدی و نهاوندی صورتهای متفاوت این کلمه متداول است،

دیم (صورت که در اغلب لهجه‌های مرکزی به کار می‌رود)، خَرّه (لجن، ایضاً در اکثر لهجه‌های مرکزی)، اسپار (بیل زدن، ایضاً)، تولکی (نهال، قس. توله در شعر باباطاهر: نشانم توله و مویم به زاری)، دایزه (خاله، که در اصفهان و نایین نیز متداول است)، گیویج (زالزالک، که در اصفهان به صورت کیویج متداول است و در فرهنگها و متون به شکلهای کویژ، کوهج، کوهیج و غیره ضبط شده است)، ماموزه (اولین مدفوع کره‌الاغ، که در قمی و خوانساری به شکل مامیز = اولین مدفوع نوزاد انسان و در تهرانی به شکل مامازی = مامیز متداول است)، زَسَبان (زائو، که در قمی به شکل زَبِسمون ziyasmun به کار می‌رود و در مَهْدَب الاسماء به صورت زایسپان ضبط شده است. رَك. لغت‌نامه)، جیگیلدان (چینه‌دان، که در تفرشی به همین شکل و در آشتیانی به صورت جیگیردان و در قزوینی به صورت چیلک‌دان و در قمی به صورت چیلون دونه čilundune به کار می‌رود)، هَمبو (جاری، دوزن که شوهران آنها برادرند. در لهجه‌های مرکزی و غیر آن صورتهای مختلف آن متداول است، از جمله در قزوینی به صورت هَم‌وی hamavey؛ برای صورتهای دیگر آن، رَك. مجلهٔ زبان‌شناسی، سال ۴، ش ۱ و ۲ (۱۳۶۶)، ص ۲۱-۳۲)، سِرِکو (هاون چوبی که در قم نیز به شکل سِرِکو به معنی هاون سنگی متداول است، از سیرکو به)، زَل (فضله مرغ، که در قم به صورت زَلخ به کار می‌رود)، گوش (نشخوار، که در قزوین به صورت گَشش مستعمل است)، کُل مُشد (مشت گره کرده، بُکس، که در قم به صورت کُل مُشده متداول است)، اِنِدو (اندود که در نهاوند به صورت anaw به کار می‌رود؛ رَك مجلهٔ زبان‌شناسی، سال هفتم، ش ۱، ۱۳۶۹، ص ۱۲۴)، مورچانه (مورچه که در آشتیان و تفرش و گرکان به همین صورت و در کِرِمِجگان قم به صورت مورچونه متداول است)، مِرِنو mernew (صدای گربه هنگام طلبیدن جفت، که در قم به شکل mernow رایج است)، زردینه (زردهٔ تخم مرغ، که در قم نیز به کار می‌رود)، میلیج (گنجشک، که در اطراف قم نیز متداول است)، وِرک (تیغ، خار؛ در قم وِرک نام نوعی تیغ دارای گل زرد است که برگ آن خوراک گوسفند است و بوته آن را برای سوزاندن به کار می‌برند. در آشتیان این کلمه به صورت وِرک متداول است)، یَزَنه (شوهر خواهر، که در تهران به صورت آیزنه متداول است. ظاهراً از ترکی؛ در تاجیکی نیز به کار می‌رود)، یامان (آماس، باد، که در قم نیز متداول است)، هِلِه‌کو (چوبی که سابقاً هنگام لباس شستن به لباس می‌زدند تا چرک آن بیرون بیاید، که در قم به صورت هَلکو و در گرکان به صورت خله‌شور مستعمل است)، اِوس (آبستن که در آشتیانی oes تلفظ می‌شود؛ در لری نیز متداول است)، روخانه (رودخانه، که در لری و آشتیانی نیز متداول است).

بعضی کلمات همدانی از لری گرفته شده است، مانند روله rule به معنی فرزند.

دسته دیگری از واژه‌های همدانی از ترکی گرفته شده است. مؤلف کتاب ندرتاً به منشأ این واژه‌ها اشاره کرده است. ما در اینجا تعدادی از آنها را با صورت ترکی آنها نقل می‌کنیم. در این فهرست از ذکر آن دسته از واژه‌های ترکی که در فارسی نیز مستعمل است خودداری شده است:

آلا (سفید و سیاه)، اُکورمه (گریه کردن همراه با صدا؛ در ترکی *hokürmak*)، ایلمه (بافت یک گره از قالی؛ از ترکی ایلمک)، بیک (مردمک چشم)، بوغ (بخار)، پُرسُق (گورکن؛ نام جانور)، پیس در پیت پیس (پیس در ترکی به معنی بد است)، تسباقه (لاک پشت؛ در ترکی *tüsbäqä*)، دُواق (توری عروس)، دوندوک (منقار؛ در ترکی: *dindik*)، دیلیم (قاج خربزه)، دیسلات (ابتکار و عرضه. نیز بی دیسلات: بی دست و پا؛ ترکی: دستالات سیز. ظاهراً از دست آلات فارسی)، سِندِرْمَه (نشکن)، شیلان (ضیافت، بریز و بپاش؛ ترکی: *şölan*)، قاتمه (ریسمان نازک موئین)، قازمه (تیشه)، قُجاق (بغلۀ علف یا هیزم)، قُجاق (عمله و کارگر پر زور. در ترکی به معنی مطلق پر زور)، قُشْقُو (ناراحتی، پریدن خواب از سر؛ در ترکی: قوشقوت = نگرانی)، قُل (بازو)، قُلْتُق (بغل)، کُری (پل)، شِبِلَاق (سیلی) (ترکی: شاپالاق)، گدیک / گدوک (گردنه؛ ترکی گدیک)، گیریش میش (گلاویز شدن؛ ترکی: گیریش مک = در افتادن)، قِیش و قِیچ (کمر بند؛ ترکی: *qaiş*. در گیللی نیز *qeyş*)، فیریک (مرغ یک ساله؛ ترکی: *farik*)، مارال (شکار بز و آهو).

توضیح درباره چند لغت

پسا گرفتن یا کردن (مقدمات کاری را فراهم کردن). این کلمه از فعل «پَساختن» پهلوی به معنی آماده کردن، شکل دادن، آزمایش کردن، گرفته شده است. بن مضارع این فعل در پهلوی «پَساز» و در پارتی «پَساز» است و «پسا» باید از یکی از این دو صورت آمده باشد. صورت دیگر بن مضارع این فعل در فارسی «بَسیج» است که با تبدیل p به b و z یا ž به j (ج) و امالۀ ā به ē همراه شده است.

کِر چن کِلاش (خرچنگ). صورت پهلوی خرچنگ، «کِر زَنگ» است، اما احتمال وجود صورت «کِر چنگ» نیز منتفی نیست. کلمه «کِر چن» بیشک از این صورت گرفته شده است. اما کلاش در فرهنگها به معنی عنکبوت آمده و ظاهراً به مناسبت شباهت پاهای این دو جانور نام آنها با هم ترکیب شده و برای تسمیه خرچنگ به کار رفته است.

ناوند (تشکچه‌ای که خمیر نان را روی آن پهن می‌کنند و به تنور می‌چسبانند). این کلمه مخفف نان بنداست.

وَرَو (زِگِیل). این کلمه همان است که در متون و فرهنگها به شکلهای وارو، واروک، وروک، بالو، پالو و غیره آمده است.

وَش (جلا، درخشندگی). این کلمه از فعل «وَحْشیدن» پهلوی به معنی سوختن و درخشیدن گرفته شده است. در لهجه‌های تاتی «وش» به معنی روشن و درخشان است.

هیرای (فریاد، بانگ مهیب). این کلمه در فرهنگها نیز به صورت هَرَا ضبط شده است. هَل (هرز، هدر). این کلمه صورت پهلوی کلمه هَر زاست که از پارتی گرفته شده و با فعل هشتن- هِل هم‌ریشه است.

یاواشان (پنجه چوبی که کشاورزان با آن خرمن را باد می‌دهند). این کلمه در رقم به صورت یَوَاشِن به کار می‌رود و جزء اول آن «یَو» به معنی غله است و همان است که در فارسی «جو» jaw و Jow شده است.

در واژه‌نامه مقدار زیادی واژه‌های فارسی نیز وارد شده که باید حذف می‌شد، از قبیل: آفتاب‌رو، آزرگار، آکله، ارقه، افاده، افت، الم‌شنگه، بارو‌بندیل، پشگل، پاچه، تپق و غیره. همچنین تعدادی از صورتهای صرف شده افعال و گاه جمله نقل شده که جای آن در مقدمه کتاب بود، مانند: می‌نمه، نیمیشه، نیمپرسه، نَفرِس، نیمیاد، میگم، میفده، بسپرش به خدا، دردوایمیشه.

نام تعدادی از محلات همدان نیز در ردیف لغات آمده که باید در فصل جداگانه‌ای می‌آمد. بعضی عبارات که در شرح لغات آمده مبهم است و گاه با لغات و عبارات همدانی همراه است. رِک. ذیل آجین، چاردوال، خِش، زیفیر، رف (رفعه؟).

بعضی لغات نیز در خارج از ردیف الفبائی خود آمده‌اند، مانند مه، تیغ زله، تیزابله و غیره. لغات زیر در واژه‌نامه نیامده که باید به آن اضافه شود. چند توضیح لازم دیگر نیز در ضمن لغات آورده می‌شود: افتادن به معنی شگون نداشتن: سر که به ما نمی‌افتد. نیز افتاد نیفتاد = آمد نیامد. پشه هم به معنی مگس و هم به معنی پشه به کار می‌رود؛ چِقَرَه پَلار علاوه بر معنایی که برای آن ذکر شده به معنی خرت و پرت هم به کار می‌رود. خانه به معنی بازار، در ترکیبات نخودبیرزخانه (بازار آجیل فروشان)، زرگرخانه (بازار طلافروشان)، مسگرخانه (بازار مسگرها)؛ خُسْرَه نَرَه به معنی پدرزن و خُسْرَه مایَه به معنی مادرزن (این دو کلمه در حال متروک شدن است)؛ خاب به خاب شدن، در خواب مردن؛ خیالاتی به معنی دیوانه؛ دیدن، در مورد کار به معنی کردن و انجام دادن: کارها را دیده‌ای = انجام داده‌ای؛ نیز کاربین به معنی کلفت یا کارگری است که به خانه می‌آید و کارهای روزانه خانه را انجام می‌دهد (دیدن به این معنی ترجمه فعل ترکی گُرمَک görmak به معنی دیدن است، اما با «ایش» (کار) به معنی انجام دادن

به کار می‌رود؛ «دا» در داملاً (لقبی برای برادرهای بزرگ) گاهی نیز به معنی دایی است: داممول = دایی محمد، و گاهی نیز لقب است: داحسن (در تاجیکی داملاً و داملاً به معنی درس خوانده و ملا در خطاب به اشخاص به کار می‌رود)؛ دره، درّه (فقط در اضافه به بعضی نامهای اماکن مانند دره مرادبگ)؛ سانجو به معنی درد دل شدید که ترکی است. در ترکی «سانجی» به معنی تیر کشیدن است و از فعل «سانجماق» به همان معنی گرفته شده است. شانی (= شاهانی)، نوعی انگور؛ فِکری، خل؛ قاری خان، قرآن خوان، قاری (این ترکیب در گیلان نیز به کار می‌رود)؛ کتیرا، مطلق صمغ، مثلاً صمغی که از درخت زردآلو تراوش می‌کند؛ کِلگی kallegi، فرشی که بالای فرش بزرگ می‌اندازند (سرانداز)؛ کوره به معنی مختصر که در فارسی گفتاری به معنی مختصر، مثلاً در کوره سواد، به کار می‌رود، در همدانی در بعضی موارد دیگر نیز به کار می‌رود، مانند کوره سفر = سفر کوتاه و مختصر. کُلش در کتاب به معنی ساقه گندم آمده است، اما ترکیب «چراغانی کلش»، لغتاً یعنی آتش زدن کلشها، و مجازاً در معنی دولت مستعجل نیامده است؛ کَشکشان، کهکشانشان؛ گُسنه، گرسنه؛ گُسنی gosney، گرسنگی = گسنه‌یی (در باره «بی» و «ای» بجای «گی» رک. مجله زبان‌شناسی، سال ۳، ش ۲، ۱۳۶۵، ص ۱۷). گزنه‌یی، نوعی انگور با پوست کلفت و دانه‌های درشت؛ ماشقه māšoqe، معشوق، فاسق زن؛ ماقوت، ماهوت؛ مِغاره، غار؛ نادل گران، دل نگران؛ نینه بوّه nene beva (ننه‌به = مادر و کودک)، خوشه‌های انگوری که بعضی دانه‌های آنها درشت و بعضی ریز است؛ شیر شیره، انگوری که در سر که می‌اندازند تا برای مصرف در زمستان دوام بیاورد. (مقایسه شود با «غور غوره») که عبارت است از غوره‌ای که به کمک نمک برای زمستان نگه می‌دارند)؛ هَنک، شوخی. این کلمه در لهجه‌های ترکی اطراف همدان نیز به کار می‌رود؛ یاواش، یواش، آهسته؛ یاواشان قزوین، بوجارلنجان؛ قوت qewt به دو معنی است: ۱- قاووت. ۲- نان سنگک خشک شده کو بیده که باروغن و نعناع و پنیر و گردو و گل پونه و کمی آب آن را خمیر کرده باشند. این غذا بسیار مقوی و سنگین است. نوعی قاووت را قوت خِدرنوی (قاووت خضرنبی) می‌نامند.

در همدانی رشته‌واج ay فقط در کلمه «عَبب» دیده می‌شود.

صیغه چسبان سوم مفرد مضارع فعل «بودن» گاهی به جای e- (= است)، -an است: ای خیلی گُندن = گنده است.

تلفظ درست دَن درّه (دهان دره)، دِن زَرّه den zarre است. در اینجا z شمال غربی در برابر d جنوب غربی به کار رفته است.

از فعل «هشتن» فقط در مواقعی که يك پیشوند فعلی مختوم به مصوت i قبل از آن آمده

صامت h حذف می‌شود. در ماضی مطلق که چیزی قبل از آن نیامده صورت آن «هشت» است.

یادداشت مربوط به کلمه «کاربین» (ص ۱۲۵): «دیدن» به معنی «کردن» دو بار در کلیات عبید زاکانی، چاپ اتابکی، تهران، ۱۳۴۳، به کار رفته است: خیاط کار خود بدید (ص ۲۹۰) (صحبت از دزدیدن پارچه مشتری با استفاده از غفلت او است)؛ گفت یا بگذار کار خود را ببینم یا آنکه معاویه را دشنام خواهم داد (ص ۳۰۲). در تهران و قزوین نیز دیدن به این معنی به کار میرود. در قزوین کاربین به معنی زحمتکش و کارکن، در برابر تنبل نیز رایج است: دختر کاربین.*

دکتر علی اشرف صادقی

نشر دانش

سال سیزدهم، شماره دوم، اسفند ۱۳۷۱

توفیق سبحانی، علی اشرف صادقی، نصرالله بورجوادی، احمد سمیعی،
هوشنگ اعلم، مصطفی اجتهادی، غلام محمد طاهری مبارکه، سید علی
آل داود، احمد حب علی موجانی، ناصر ایرانی

آخرین دیدار با پروفسور ایزوتسو
ساختار قدرت در عهد قاجاریه
شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر
دیروز و امروز
بیهقی و شگردهای نویسندگی
نسخه‌ای از مثنوی
راه شاهی
به گل آراسته شد!
کارنامه دوازده‌ساله مرکز نشر دانشگاهی
...